

علی رهبر مدافعان جراحی برداشت که در اثر آن وفات کرد و این واقعه چنان باقی نفرات را مأیوس ساخت که دیگر بدفاع از حمله های متهاجمان اعتنایی نمودند، سرانجام وضع دفاعی بایبی ها برهم خورد و از مدافعان که زنده مانده بودند مردان و زنان و کودکان را ایرانیها بی دریغ از دم تیغ گذراندند و بهمان اندازه که در کار محاصره اهمال و سستی نموده بودند حال خشونت و قساوت نشان دادند .

در این حین که مریدان و پیروان باب در سستی کار دین اسلام سعی می کردند مجتهدان اسلامی نیز از اقدامات مقتضی برای حفظ نفوذ خود در فکر مردم ایران غفلت نداشتند ولی امیر نظام نسبت به ترویج دین باب و تشویق مجتهدان در اجرای نظریات افراطی خویش بی اعتنایی متساوی داشت، علاقه وافر او این بود که پایه نفوذ روحانیان را سست کند، چون پی برده بود که در ایران تا وقتیکه مردم واهمه خرافات آمیزی دارند که خاطر گروهی کوتاه نظر و خود خواه را آزرده نسازند هیچگونه اصلاح اساسی امکان ندارد. وی برای آنکه ملامهای از طبقه ممتاز و طماع را با افکار اصلاحی خود موافق سازد دچار مشکلات بسیار شد ولی از انجام دادن منظوری که برای تأمین همکاری آنها داشت هیچ فروگذار نکرد. در این موقع بود که روحانیان تبریز در صدد برآمدند بدنیایی که معتقد به معجزات بوده نشان بدهند که اعجاز یا دخالت مستقیم در جریان امور طبیعت فقط در انحصار شخصی مانند باب نیست و سعی کردند که آثار این معجزه را بوسیله عبادتگاهی اسلامی ظاهر سازند . گاوی در راه سلاخ خانه دوبار به مسجدی که در

سر راه بود رفت و پیرونش کردند در دفعه سوم محروم ساختن حیوان را از حق پناه بردن به مسجد نگهدار آن به مکافات رسانید باین نحو که گاودار بزمین افتاد و جان سپرد این شرحی است که در خارجه منعکس شده است و چون مورد توجه قرار گرفت معجزات دیگری به برکات روحی حافظ آن مکان مقدس نسبت دادند، میگفته اند که کورها در آنجا بینایی بازیافتند و افراد مریض شفا حاصل کردند پس باین ترتیب هیجان مذهبی آنجا را شدت دادند و بمناسبت افتخار و شهرتی که نصیب تبریز شده بود شهر را چراغانی کردند، مسجدی را که گاودار افتاد و مرد مقدس اعلام نمودند تا در آینده بهیچوجه مورد بیحرمتی واقع نشود و اعلان کردند که کشتن افرادی که در مجاورت آنجا قمار بازی یا صرف مسکرات کنند حلال خواهد بود. اما مجتهدان تبریزی بردند که هرچند اهالی آن شهر آنقدر که میل ایشان بوده جهل و تعصب داشتند ولی ایران زمامداری داشت که هم دارای عقل سلیم و هم ثبات رأی بود و اجازه نمیداد که تسلط روحانی آنها بر مردم بزرگترین شهر قلمرو پادشاهی راسخ شود. امیر نظام رئیس طایفه افشار را بان شهر فرستاد و او شجاعت و شایستگی کافی داشت که شیخ الاسلام را دستگیر و روانه تهران کند.

پس از این ضربت که بر نفوذ ملاها وارد آمد صدر اعظم مزیتی را که تا آن موقع امام جمعه تهران احراز کرده بود که هر کس را که می خواسته در مسجد خود پناه میداده از بین برد. سیاست استوار امیر نظام تأمین پایداری اقتدار شاه و جلوگیری از هرگونه مانعی بود که در این راه از هرجهتی امکان و احتمال وقوع داشت. وی از رویه خود درباره

این سیاست هیچوقت عدول نکرد، باآنکه ازاین بابت بدخواهان زیادی را برضد خود برانگیخت. اقدامات وزیر اصلاح طلب رفته رفته نتایج رضایت بخش نمایانی داد سیستم مالیات در سراسر کشور بصورت جدید عادلانه تر از سابق در آمد و سرانجام اعلام شد که خزانه های متعدد ولایتی وضع مطلوبی دارند و تجارت بین شهرهای عمده و ایالات ایران و همچنین میان ایرانیان و همسایگان آنها روسیه، ترکیه، عربستان، افغانستان، هندوستان و نواحی ازبک و ترکمن با اطمینان خاطر تحت حمایت دولتی عادل و کوشا جریان داشت و امیرنظام اهالی تهران و بخصوص طبقه بازرگان آنها با ایجاد راسته های بازار که زیباتر از هر بازار متشابهی در دنیا بود قرین امتنان فرمود. کاروانسرای که بنام اوست از لحاظ زیبایی و راحتی باعالی ترین کاروانسراها در آسیا برابری میکند و قصد صدراعظم این بوده که بکارهای دیگری برای زیبایی و تأمین آسایش تهران و حومه آن اقدام کند.

این معرف صحت تشخیص امیر است که با آنکه برای حفظ برازندگی و استقلال سرور خود علاقه هیچکس بیشتر از او نبوده با این حال وی حتی از مواردیکه حق بجانب ایران بوده ترجیح میداده است که با همسایه توانای شمالی بجای جنگ و ستیز از راه مدارا داخل شود. بموجب عهدنامه گلستان ایران از داشتن کشتی جنگی دریای خزر اعلام انصراف نمود. در حدود سال ۱۸۳۶ دولت شاه از دولت تزاری برای سرکوب راهزنان ترکمن در جنوب شرقی بحر خزر استمداد نیروی دریایی کرد. در تعقیب این تقاضا هرچند دیر شده بود درخواست دیگری شد که یک نیروی دریایی روس زیر نظر حاکم استراهاد قرار

بدهند و گرنه از استمداد نیروی دریایی صرف نظر خواهد شد در نتیجه شاه بوزیر مختار روس اظهار داشت که چون بدون کمک روس توانسته بود جزیره چرکن را تصرف کند حضور نیروی دریایی روسیه در آن حدود دیگر لزومی نداشته است اما فکر امکان استقرار انتظامی در کرانه های جنوبی و شرقی دریای خزر را هنوز در سن پترزبورگ فرونگذاشته بودند. در ۱۸۴۲ یک دسته نیروی دریایی روس در کنار استرآباد لنگرانداخت و به عملیات تأمین برای جلوگیری از غارتگری راهزنان ترکمن در آن حدود پرداخت.

در مشرق قطعه خاکمی که از ساحل ایران در خلیج استرآباد پیش رفته، جزیره کوچکی بنام آشوراده هست، این جزیره را فرمانده روس تصاحب نمود تا آنجا را مرکز بحری خود قرار دهد. این اقدام دولت ایران را بوحشت انداخت، چون از این پایگاه بحری روسها در جزیره کنار خاگ ایران و همه خطرهای بزرگتری از هر نوع تجاوزات ترکمنها در میان بود و بهمه قسم تمهید متوسل شدند که بهمان ناخوانده و نامطلوب ایران را ترغیب به مراجعت نمایند ولی با وجود اعتراض و بازخواست دولت روس به عملی که حاکی از اجابت درخواست دولت ایران از آنها باشد نپرداخت. در موردی هم در جواب صدراعظم ایران اظهار کردند که اشغال جزیره آشوراده لازمه استمداد بحری است که دولت شاه از روسیه تقاضا نمود، در مورد دیگر دولت ایران را ملامت کردند که قدر یاری مجانی دریایی آنها را برای سرکوب راهزنان ترکمن فتنه انگیز نمیشناخته اند.

از اینکه حضور نیروی دریایی روسیه در آبهای دریای خزر که

کاملاً بِنفع بشریت بوده جای انکار نیست ولی از طرف دیگر تصرف آشوراده بوسیله روسها به بهانه پیشگیری از عملیات راهزنان ترکمن همان قدر غیرقانونی بوده که عملیات راهزنان ترکمن بدون توجه به افکار عمومی و تشبث‌های ایران برای احقاق حق خود و حقوق بین‌المللی روسها اکنون آشوراده را بهمان اندازه بادکوبه و دریند مال خود می‌شمارند، در این جزیره تمام ساختمانهایی که برای آسایش دائمی نیروی قابل توجهی ضروری است ساخته‌اند. تصرف آشوراده برای روسها فواید بسیار دارد علاوه بر دلایل دیگر پایگاه متناسبی برای ناوهای است که مأموریت تأمین در دربار دارند، از آشوراده کشتی‌های بخاری به کرانه‌های ایران رفت و آمد میکنند و محصولات سه ایالت حاصلخیز استراباد مازندران و گیلان را به بازارهای گرجستان می‌برند و در مقابل اجناس روسی را برای بازارهای تجارتنی ایران می‌آورند و در واقع حضور دائمی نیروی دریایی روس در جنوب شرقی دریای خزر موجب بسط نفوذ سیاسی روسیه در سراسر ایالت‌های مجاور کشورهای آسیای مرکزی میشود.

در سال ۱۸۵۱ جزیره آشوراده را پنج ناو جنگی روس حمایت میکردند که هر یک چهار تا هشت توپ داشتند ولی با وجود حضور این نیروی دریایی در آن حدود ترکمنها جزیره مزبور را غافلگیر می‌کردند و روسهایی را که در آنجا دستگیر مینمودند مقتول ساخته یا همراه می‌بردند. البته افسرانی که در کشتی بودند از سرنوشت افرادی که در جزیره سکونت داشتند در امان بودند ولی گفته‌اند یکی دو تن بانوی روسی را به صحرای اترک همراه بردند و موقعی را که برای این ضربت تحقیر آمیز انتخاب کرده بودند شب میلاد مسیح بوده که ترکمنها خیال

میکردند درین شب ملوانهای روس در حال مستی می‌باشند . روسها برای ترمیم حیثیت روسیه در کرانه های بحر خزر گمان کردند بهترین است و انمود کنند که ترکمنها تنها بان کار اقدام نکردند بلکه ایرانیان هم آنها را در آن عمل ناهنجار همراهی کرده‌اند، باین دلیل وزیر مختار روس در تهران عزل برادر شاه را که حاکم مازندران بود خواستار شد . امیر نظام ابتدا باین درخواست روسها درباره انفصال کسی که میدانست بهیچوجه ارتباطی با قضیه آشوراده نداشته امتناع ورزید ولی بجای مخاطره قطع روابط دوستانه با روسیه علی‌رغم غرور شخصی بدرخواست روس تسلیم شد .

در نتیجه^۱ این امتیازی که بیک هیات سیاسی خارجی داده شده بود امیر نظام مقتضی دید امتیازی را که تا آن موقع از هیئت دیگر مضایقه نموده بود به آنان تفویض کند و بهمین سبب حق بازجویی کشتی های محلی را بمنظور پیدا کردن بردگان به ناوهای جنگی انگلیس در خلیج فارس اعطا کرد و موافقت نمود که در صورت یافتن بردگان آنها را به کشتی های انگلیسی انتقال دهند، این ضربتی که به تجارت برده فروشی وارد آمد یکی از اقدامات برجسته اخیر حکومت امیر بوده است . دشمنان امیر پیوسته از هیچگونه جهد و تلاش بمنظور ایجاد تزلزل در اعتماد شاه نسبت به صدراعظم فروگذار نکردند و جای حیرت است که جوانی توانسته باشد دیرزمانی در مقابل تفتین های بی دریغی مادر خود و دیگران از عزل وزیر بی‌نسب استقامت نماید . در باره وزیر باتدبیر و جاه طلب همواره اخطارهایی در گوش شاه فرو می‌خواندند و

(۱) نظر اجمالی بزندگانی و آداب و ایران تألیف مهدی شهباز

فضیلت و موقیت امیر را جنایت قلمداد میکردند و میگفتند قصد وزیر بچنگ آوردن اقتدار فرمانروایی است .

امیرنظام در وضع ارتش ایران اصلاح کلی کرد و بشاه گفته بودند : سربازان نسبت به فرمانده خود بقدری وفادار و فرمانبردارند که حاضرند هر دستور وی را برای اجرای نقشه‌های جاهطلبانه‌ایکه بوی نسبت میدادند بجان و دل انجام دهند. سرانجام شاه را سخت نگران کردند و چون راه دیگری برای جلوگیری از اقتدار امیر جز برکناری او نبود. شاه عزم کرد وی را عزل کند و بقدری ذهن شاه را از مقاصد شر امیر پر کردند که تا وضع خود را در صورت حمله احتمالی مستحکم نمود به انفصال او اقدام نکرد. در شب ۱۳ نوامبر ۱۸۵۳ شاه چهار صد تن گارد همایونی را بقصر احضار کرد و چون وضع خود را باین ترتیب تقویت نمود بامیر پیغام فرستاد که دیگر نخست‌وزیر ایران نیست و کارش محدود به فرماندهی ارتش شده است ولی هیچ تهمتی بیشتر از این دور از حقیقت نبوده که امیرنظام قصد خیانتی داشته باشد وی با سکوت تمام بفرمان شاه گردن نهاد و در عمارت خود بانتظار سوانح روزگار نشست .

میرزا آقاخان^۱ اعتمادالدوله که نامش قبلاً در این کتاب ذکر شده بمقام صدارت یا نخست‌وزیری ایران رسید. فکری که قاعده بذهن صدراعظم جدید آمد این بود که تا وقتی که سلف او زنده باشد صدارت او مصونیتی ندارد چون میدانست دیر یا زود شاه و تمام اتباعش به تفاوت عظیم بین زمامداری او و امیر پی خواهند برد. در واقع شاه بخوبی

(۱) آقاخان اسم اصلی این وزیر نبوده ولی بدو در جرگه خانوادگی و سپس در نزد همه باین نام شهرت یافت .

میدانست که فرمانده قشون او مردی وفادار بوده زیرا هیچگاه در صدد برنیامده بوده است که از علاقه سربازانش نسبت بخود سوء استفاده کند و موجب اغتشاش برای فرمانروایی شاه جوان شود. صدراعظم جدید همدمت نزدیک ملکه مادر بود و باهم تصمیم گرفتند که بدون تأخیر امیر را از مرکز دور سازند چون تا وقتی که امیر در مرکز میزیست امکان نداشت شاه را بکشتن شخصی که صمیمانه به او خدمت کرده بود و نسبت بان خدمتگزار علاقه بسیار داشت ترغیب نمود. در این موقع شاه دو نامه خطاب به امیر فرستاد که در یکی از آنها نوشته بود هرچند مصلحت در انفصال او بوده ولی اطمینان داشته باشد که دل شاه برای او خونین است اما صدراعظم امیدوار بود که بمصداق از دل برود هرآنکه از دیده برفت در اثر دوری داماد شاه مهر او از یاد برود. پس بامیر پیشنهاد شد که ایالت فارس یا اصفهان یا قم را قبول کند اما افسوس که مقام پیشنهادی را نپذیرفت و اگر مدتی کوتاه از پایتخت دوری میگزید امکان داشت که باز با مقام صدارت بانجا بر گردد. ولی امیر سیرت هموطنان خویش را نیک میدانست و خیال میکرد همینکه از مقر شاه دور شود تأمین برای حفظ جان خود نخواهد داشت و بواسطه این واهمه از موافقت با پیشنهادی که کرده بودند امتناع ورزید ولی در اثر نفوذ وزیر مختار انگلیس سرانجام تصمیم اتخاذ شد که او را بحکومت کاشان منصوب کنند.

وضع و حال بدین منوال بود که بدبختانه مداخله‌ای از ناحیه پرنس دولگروکی موجب تغییری ناگهانی در رویه شاه گردید وزیر مختار روس بانکه ملاحظه کرده بود که امیر مخالف سرسخت تجاوزات

روسیه بشمار میرفته چون بی برده بود که وی مردی دوستدار حقیقت ، عادل و منطقی بوده است از پرکناری امیر و جانشین شدن میرزا آقاخان اظهار تأسف بسیار کرد بخصوص که میرزا آقاخان تحت حمایت انگلیس و در مظان این بود که نفوذ انگلستان را در دربار ایران بر نفوذ روس ترجیح خواهد داد. پرنس نگرانی داشت که امیر را از بین خواهند برد و میدانست که اگر او را بقتل نرسانند دیر یا زود مجدداً زمامدار میگشت و مطمئنترین وسیله برای تأمین این منظور بنظر او این آمده بود که امیر را تحت حمایت روس قرار بدهد و اگر امیر به پناهندگی در عمارت سفارت روسیه تن در میداد شاه حق میداشت که برطبق حقوق بین المللی او را قهراً از آنجا خارج کند بهمین سبب اقدام ناشیانه پرنس دولگروکی که اعضای سفارت خود وعدهای قزاق را به خانه امیر فرستاد و اعلام داشت که وی تحت حمایت دولت روس است بدگمانی شاه را تشدید کرد زیرا هیچ پادشاهی نمیتوانست در مقابل چنین رفتار و هن آوری تسلیم شود. صدراعظم جدید بشاه عرض کرد که اگر اعلیحضرت نتواند حق اختیار خود را نسبت به اتباع خویش به ثبوت برساند مردم ایران دیگر او را به نظر سلطنت نخواهند نگریست بلکه او را نوکر فرمانبردار روس محسوب خواهند داشت .

این طعنه در شاه تأثیر فوری بخشید و از وزیر مختار روس خواستار شد که افراد خود را بیدرنگ از خانه ایکه محل اقامت مادر و خواهر شاه بوده دور سازد و درعین حال تصمیم خود را علنی کرد که اگر پرنس از انجام دادن درخواست شاه امتناع نماید وی مأموران خود را برای دستگیری امیر خواهد فرستاد . با این ترتیب نفرات سفارت روس

کنار رفتند و چون وزیرمختار انگلیس نیز از هرگونه دخالتی در آن کار اجتناب نمود شاه آزرده خاطر شخصاً آنچه صلاح دید دربارهٔ امیرتصمیم گرفت. آتش خشم شاه را در این مورد بدخواهان وزیر معزول دامن زدند و بتحریک ایشان شاه او را از مقام امیر نظامی انداخت و امر کرد آن بیچاره مغضوب را زیر نظر سربازان به کاشان ببرند و فرماندهٔ نفرات مزبور مسئول سلامت جان امیر شده بود. ولی حتی این برکناری ذات آمیز دشمنان خونین میرزاتقی خان را راضی نساخت و بشاه وانمود می کردند که تا امیر زنده است هیچ حکومتی در ایران در امان نخواهد بود و پاو گفته بودند که اگر به تخت و تاج خود علاقمند است باید به کشتن امیر سابق اشارت کند اما هنوز شاه حاضر نمیشد که به کشتن مرد بیگناهی تن در دهد و اجازه صادر شد که وزیر معزول در زیر سایه های سرو و کنار چشمه های محوطه قصر باشکوه قین دوماهی با زن خود زندگی کند .

تقدیر این شد که پرنس دولگروکی یک بار دیگر مایهٔ مصیبتی برای شخصی بشود که صمیمانه میخواست است نسبت باو دوستی نماید وی از تأثیر تلخ اقدام خود در حمایت از وزیر سابق سخت متأثر شد و چون موقع وصول جواب گزارشهایی که به سن پترزبورگ در آن باب فرستاده بود نزدیک شده بود آشکارا لاف زد که پس از چند روز دستور هایی دریافت خواهد داشت که به سرنوشت مشکوک میرزاتقی خان خاتمه خواهد بخشید. در واقع هر نوع شک و تردیدی دربارهٔ سرنوشت امیر بزودی حتی قبل از موقعی که پرنس پیش بینی نموده بود پایان رسید . دشمنان امیر در انتشار لاف عجولانه سفیر روس و عرض کردن آن بشاه

هیچگونه تأخیری روا نداشتند و اعلیحضرت برای اجتناب از جوابی که ناگزیر درباره تأمین جان امیر ممکن بود بعداً به نماینده روس بدهد تاریخ ورود پیک سیاسی روس را پیش‌بینی نمود و فوری دستور قتل امیر را صادر کرد، اما حتی این اقدام هم بدون توسل به نیرنگ و بهانه از ناحیه ایرانیان انجام نگردید. یگانه خواهر شاه زن میرزا تقی خان علاقه بسیاری نسبت به شوهر خود داشت و احدی جرات نمی‌کرد او را از کنار دل‌بند خود جدا سازد، هیچ شاهزاده‌ای که در دربارهای مسیحی اروپایی بار آمده باشد و به مائرتعالی‌ترین نمونه فضیلت زندگانی زناشویی که تاریخ بشری ثبت کرده است مأنوس باشد نمیتوانسته بیشتر از آنچه خواهر شاه نسبت به همسر تیره بخت خود ابراز داشته فداکاری نموده باشد. هر روز نگهبانان امیر او را احتیاطاً از اطاقش فرا میخواندند تا اطمینان حاصل کنند که فرار نکرده باشد و موقعیکه برای نشان دادن خود بخارج میرفته ابتدا زنش عادت داشت که همراه او برود ولی چون دیده بود که این تشریفات فقط جنبه صوری داشته دیگر همراه شوهر بیرون نمی‌رفته و اکتفا باین می‌کرده که هر خوراک امیر را قبل از او خود می‌چشیده است.

اما مردی داوطلب شد بی آنکه زنش نسبت به اوقع ظنین شود امیر را بقتل برساند، وی شخصی بنام حاجی علی‌خان بود که ماجراجوی زیرک و بی‌مایه‌ای بشمار می‌رفت و امیر او را بخدمت شاه آورده و فراشباشی همایونی شده بود که مقامی نسبتاً مهم است او برای آنکه به سرور جدید خود خوش‌خدمتی کرده باشد داوطلب شد که جلاد ولینعمت خود بشود. وقتی که این شخص به کاشان آمد پاسبانان وزیر سابق خوشحال

شدند چون میپنداشتند که پیشرفت زندگانی این مرد مرهون مراحم ارباب ایشان می باشد پس حتماً خبری خوش همراه داشته است ولی این افراد بعد وحشتناکی در تصور خود بخطا رفته بودند. در ۹ ژانویه ۱۸۵۲ بر حسب معمول وزیر سابق را پاسبانان او فراخواندند و چون تنها جلو آمده بود دستگیرش کردند دهانش را بسته کشان کشان به خانه مجاور بردند و بر کف اطاق انداخته باطناب بستند سپس رگهای بازو و پای او را باز و چندین ساعت او را بحال مرگ آسا رها کردند وی این سرنوشت شوم را باحالت تسلیم که فراخور بزرگی استوار سراسر زندگیش بود تحمل کرد. به شاهدخت جوان که از غیبت همسرش سخت برآشفته بود حاجی علی خان اظهار داشت که امیر به حمام رفته تا برای پوشیدن خلعتی که شاه بوسیله او مرحمت کرده بود آماده شود ولی وقتی که از آن توهم به عالم هوشیاری باز آمد قلب همسرش برای ابد از ضربان افتاده بود.

بنابراین فردی که برای تجدید حیات ایران خدمتی شایان کرده بود بدست خود ایرانیان از بین رفت، یگانه مردی که در عین حال واجد صفات شایستگی وطن پرستی، قدرت کار و فضیلتی بود که موجبات کافی برای نخست وزیری در ایران بشمار میروند تا کشتی کشورش را از میان گردابها و صخره هایی که در راه او قرار داشته اند سلامت بساحل نجات برساند. افرادی که در زیر عنوان امپراتور زنده ای عناصری را بصورت قیصر، شارلمانی، یا ناپلئون مشاهده می کنند و آنها را عامل خاصی درید تقدیر تلقی مینمایند تا راه رستگاری را به خلق نشان بدهند در کار خدا حیران اند که میرزا تقی خان را بزرگ و سپس ذلیل میکنند،

وی در ظرف چندسال کوتاه کار قرن‌ها را انجام داده و بانیروی نبوغ خویش دوران تازه‌ای در تاریخ کشور خود پیش آورده است و اگر آن اندازه زنده میماند که نیت خویش را انجام بدهد در ردیف کسانی قرار میگرفت که در نظر بعضی از مردم از جانب خداوند برای ایفای مأموریت خاص خلق می‌شوند ولی مرگ بیموقع او قبل از آنکه هموطنانش خیر و نتیجه خدماتش را پیوسته دیده باشند باید ما را از قبول این فرض باز دارد که پیدایش مرد برجسته‌ای مانند میرزاتقی‌خان را از آن زمره بشماریم. دوره کوتاه خدمت او در واقع مصداق همان اصلی است که مؤلف «تاریخ تمدن در انگلستان» تأکیداً بیان داشته که: هر ملتی فراهم آورنده حکومت خویش است و هر گاه اساس کار ملتی درست نباشد هیچ دولتی قادر نخواهد بود ترقی را قهراً نصیب آن ملت سازد.

اصلاحات امیر در مذاق بسیاری از هموطنانش آنقدر ناگوار بوده که شاه را ناگزیر ساخت بفریاد نارضایتی آنها گوش فرا دهد در نتیجه آن زمامدار درستکار سقوط کرد و وزیری بجای او آمد که اخلاقی با سیرت مردمی که باید بر آنها حکومت کند سازگاری داشته و اجازه داده بود زیر دستانش مانند خود او به کار رشوه و اخاذی، پردازند و آنچه امیر با آن همه زحمت رشته بود حال پنبه شد، باز مقرری سربازان نمی رسید مگر بعد از سالها التماس و تضرع، دزدی در دستگاههای دولتی باز رواج یافت، نفوذ روحانیان بی‌جهت بعد اعلی رسید و عناوین ایرانی در جلو نام مردان بزرگ حتی بیشتر از سابق ردیف شد.

(۱) به تاریخ تمدن در انگلستان تألیف Buckle صفحات ۱۱۵ - ۱۵۰ جلد دوم سال ۱۸۶۱ رجوع شود.

اما سرنوشت حیرت‌انگیز میرزاتقی‌خان سراسر اروپا را دچار ترس و وحشت کرد و شاه و وزیرش مجبور شدند سیل اعتراض و سرزنش را که بواسطه کشتار کاشان از ناحیه دولتهای خارجی فرو میریخت تحمل کنند سپس لحظه حسرت فرا رسید ولی خیلی دیر پادشاه ایران و بسیاری از اتباعش به ضایعه جبران ناپذیری که دامنگیر کشورشان شده بود پی بردند و گفته‌اند که شاه در ماتم آن مصیبت عزم کرد که هر ساله مرگ امیر را با روزه و عبادت یاد کند و دو دختر وزیراعظم را بدو تن از پسران همایونی داد .

پس از مرگ میرزاتقی‌خان مرور زمان رفته رفته برشان و شهرتش بیفزود چون ثابت شد که انتظار باز یافتن وزیر شایسته‌ای برای تکمیل خدمات اصلاحی که او در ایران شروع کرده بود چه اندازه بیهوده است. مدت محدود زمانمداری او را اکنون دوره طلایی ایران نومیشمارند و مسافر بیگانه‌ای که در سرزمین طاقت فرسای ایران سیر میکند غیر از معابر دور افتاده البرز هر جا با چارواداران بخود سر صحبت را باز کند باو خواهد گفت که فعلاً وضع کارها بسیار بد است ولی در دوره امیرنظام وضع دیگری بود .

فصل چهاردهم

توطئه برای قتل شاه - نجات او - مجازات توطئه گران - جلادی و وزیران دولت - ثبات قدیم پیروان باب - رقابت اروپاییها برای اعمال نفوذ در دربار ایران - سعی روسیه در ۱۸۵۳ برای جلب اتحاد شاه - پیشنهاد های جالبی که بدولت ایران کرده اند - امتناع دولتهای غربی از اتحاد با شاه - دولت ایران طرفدار بیطرفی نیست - مذاکراتی بین صدراعظم و وزیر مختار انگلیس - میرزاهاشم - توقیف زن او - سیاست صدراعظم - قطع روابط بین ایران و انگلستان - آقای مری تهران را ترک میکند - لشکر کشی ایران به هرات - اعلام جنگ با ایران در کلکته .

بعد از خاتمه محاصره زنجان تا هیجده ماه از ناحیه پیروان باب حرکتی مشهود نشد، در تابستان ۱۸۵۲ آنها بار دیگر علناً اظهار وجود کردند. در تهران برای قتل شاه توطئه‌ای برهبری دوتن از مجتهدان عمده و سلیمان خان که پدرش سر مهتر عباس میرزا بود فراهم گردید، پیروان عقاید باب معمولاً دسته‌های چهل نفری در خانه خان مزبور ترتیب میدادند این خانه مرکز نقشه‌های ایشان بود و از آنجا همه قسم اسلحه نیز بدست آمد. دره ۱ اوت که شاه در قصر نیاوران در حومه تهران اقامت داشت سواره رهسپار شکار در دامنه کوه‌های البرز شد چهار تن جلو او آمدند، رسم اینست که پادشاه ایران تک اسب سواری میکند و گماشتگان در چند قدمی شاه از جلو حرکت می‌کنند و مرسوم است که اتباع شاه برای عرض حال خود حق شکایت دارند و اجازه هست که این افراد نزدیک شاه بروند و عریضه تقدیم دارند. بنابراین چیز

شگفت انگیزی نبوده که یکی از چهار نفری که در آن روز پیش رفته بودند به اسب همایونی نزدیک شود گوا اینکه قصد تقدیم عریضه داشته است. مردبایی که بجلوشاه رسید سعی کرد افسار اسب شاه را در دست بگیرد و چون شاه او را عقب زد دست بزیر لباس خود برد و با اسلحه بشاه تیراندازی کرد ولی اعلیحضرت خونسردی و حواس جمعی کافی داشت و خود را به پهلوی دیگر اسب انداخت، گلوله فقط ران شاه را کمی مجروح ساخت. عزم جانی برای اصابت هدف خود بقدری قاطع بود که بدون توجهی به اطرافیان شاه که در آن لحظه برای کمک جلو دویده بودند خنجری سهمگین از غلاف بیرون کشید و با آن بطرف شاه و کسانی که بدفاع از او پرداخته بودند حمله کرد و تا بقتل نرسید دست از کار خود نکشید، دو تن از همدستان او دستگیر شدند که یکی از آنها سخت مجروح شده بود بایی چهارم با پرش از دیواری توانست فرار کند .

سکنه شمیران زود از این واقعه باخبر شدند و بخارج خبر دادند که شاه را کشتند و پیش از آنکه راجع به این خبر تأمل کرده باشند افراد گارد سلطنتی از هرسو فرارقتند و مردم از هر جهت رو بشهر آوردند دکانهای شهر فوری بسته شد و هر کس در صدد جمع کردن آذوقه به قصد خوراک برای آینده ای طوفانی که در پیش بود بر آمد اما روز بعد با شلیک صد و ده گلوله توپ علامت سلامت شاه، فکر مردم راحت شد از روحانیان و متنفذان دعوت کردند که به چادر همایونی بروند و هفت شبانه روز تهران را چراغانی کردند .

پس از آنکه توطئه باینها کشف شد ابتدا ده تن از عمال آنان را بقتل رساندند و بعضی از ایشان را با شدیدترین زجرها کشتند شمعهای روشن در بدن دوسه تن از آنها جا دادند. بعد از آنکه فدائیان مزبور را

ملتی زجر دادند آنها را بوسیله تیرکی دو نیمه کردند، الزام قصاص را پیشکار شاه از جانب او انجام داد و مغز یکی از توطئه کاران را تارومار کردند. در میان کسانی که محکوم بمرگ شده بودند زنی (۱) بود دختر یکی از علما که بایها او را رسوله میپنداشتند باین مناسبت او را چندین سال در تهران زندانی کردند اما ده تن قربانی برای تسکین ترس و وا همه مشاوران شاه کافی بنظر نمیرسید، مدت کوتاهی بساط رعب فرو گسترده و احدی از سوء ظن در امان و از احتمال اینکه بای است مصون نبود. اگر در این دوره فردی یافت میشد که به توهم خیال می کرد که وزیران شاه قدر و منزلتی در انظار جهانیان دارند با صحنه ای که بوجود آوردند آن وهم و خیال هم از بین رفت. صدراعظم بجای آنکه از رفتار میسرون در خطابه خود بر ضد کاتی لینی سرمشق بگیرد و فتح و افتخار سرکوب آن توطئه را بر عهده بگیرد و خشم و انتقام پیروان باب را ستوجه خود و خانواده اش کرده باشد بمنظور اینکه دیگران نیز وادار به این قتل و کشتار بشوند تدبیری بر سرش آمد که هر یک از تبه کاران را یکی از دستگاههای دولتی بسپارد بدین ترتیب چند تن از وزیران شاه نقش جلادی بر عهده گرفتند، وزیر امور خارجه، وزیر مالیه پسر صدراعظم آجودان کل قشون، رئیس ضرابخانه هر کدام تیراوی را رها ساختند و یا ضربت شمشیر را بر پیکر کسی که بدستگاههای متعدد آنها اختصاص یافته بود وارد کردند، توپخانه، پیاده نظام، توپخانه شتر سواران و سوار نظام هر کدام حصه ای برای قربانی داشته اند (۲)

۱ - منظور قرة العین است (م) .

۲ - حتی پزشک قابل ستایش فرانسوی شاه مرحوم دکتر کلو که Cloquet مجبور شد وفاداری خود را امتد افراد دیگر درباری اثبات نمایدوی عنرخواست و بشوخی گفت در دوره طبابت خود بقدری از مردم هرا کشته که حاضر نیست با آدم کشی عیدی «بر تعداد آنها بفرزاید» کتاب نظری اجمالی بزندگانی و آداب در ایران تألیف لیدی شیل صفحه ۲۷۷

ولی نتیجه تمام این کشتارها چنانکه انتظار هم میرفت ایجاد احساسات رقت‌انگیز و علاقه نسبت به بایها شد، چنانکه جنایت آنها در قبال مجازات‌هایی که تحمل کرده بودند معو گردید. بایها ایس سرفروشت شوم را باثبات قدم فوق‌العاده‌ای تحمل کردند و هیچیک از آنها حاضر نشد با به‌زبان آوردن فقط شعار اسلامی جان خود را نجات بخشد. وقتیکه شمعی‌های روشن گوشت تن یکی از بایها را میسوراند قاضی‌القضات تهران باو تاکید کرد که لعنتی برباب بفرستد و جان خود را نجات دهد ولی او کلمه‌ای برضد باب نگفت و برخود قاضی لعنت فرستاد که او را وادار بآن کار میکرد و بر پادشاه و حتی روح او بر تر از درد وزجری که میکشیده قرار داشت

اکنون موقع آن فرا رسیده است که بدوره‌های مهم و جالب تاریخ ایران جدید عطف توجهی بشود و وضعی را که این دولت درست قبل از جنگ بین روس و ملل غربی در برابر دول بزرگ اروپایی داشته روشن سازیم. خواننده مقاصدی را که اساس سیاست ناصرالدین شاه بوده بهتر در خواهد یافت اگر بخواهم وضع واقعی را که نخست وزیر ایران دچار آن بوده بیان نمایم باید اشاره کنم که در سابق وی در دو مورد سلامت یا حمایت خود را مدیون مساعی جمیل سفارت انگلیس بوده و در واقع او را گاهی دست نشانده انگلستان میشناخته‌اند. در آن موقع نفوذ هیات‌های سیاسی خارجی و دخالت آنها را در امور داخلی ایران هنوز حکومت شاه با نگرانی سخت تلقی نمیکرد ولی در این باره تغییری ناگهانی در افکار عمومی ایران پدید آمد و در آن هنگام در دربار چیزی ناپسندتر از آن نبوده که کسی را بنحوی از انحاء بانمایندگی های بیگانه مربوط کرده باشند. در نزد ایرانیان تقدیر و سپاس وزن

چندانی ندارد و اگر صدراعظم هم حفن نیت نسبت به کسانی داشته که خیلی مدیون نفوذ آنها بوده باز چاره‌ای نداشته جز اینکه برای حفظ مقام خود بهروسیله ممکن بشاه و درباریان وانمود کند که هرگونه خصوصیت و ارتباطی را که با وزیر مختار انگلستان داشته کنار گذاشته است و برای آنکه این گمان را که وی طرفدار نفوذ انگلستان در دربار ایران بوده از بین برده باشد کوشیده است راجع بدولت انگلیس و نمایندگی آن در تهران بالعین حقارت آمیزی صحبت کند و آمادگی داشته که پیوسته مشکلات و موانعی در جلو آنچه وزیر مختار پیشنهاد میکرده ایجاد نماید. ولی باوجود فطانت و قدرت تفتین و استعداد نیرنگی که صدراعظم داشته نتوانسته است خود را بر بستر گل سرخ آسوده مشاهده کند و در موردی ناچار حتی حرف کناره گیری از مقام شامخی را که داشته بر زبان آورده بود ولی اگر واقعاً به چنین کاری اقدام میکرد بیم آن میرفت که جانش را هم از دست بدهد.

در این وضع و حال فکر آشفته او بوی تلقین کرده بود که به کاری دست یازد تا وزیر مختار روس یا انگلیس بر کناری او را از صدارت درخواست کند، بامید آنکه باین ترتیب قادر خواهد بود از خدمات رسمی کنار برود بی آنکه خطر خدمات بیشتری نسبت باوجود داشته باشد. ولی شغل صدارت که گمان نمیرود هیچوقت نسبت به آن بی اعتنا بوده در نظرش بقدری لطف و اهمیت داشت که وی عزم انصراف از آنرا بهیچوجه بفکر خود راه نمیداد بنابراین دیگر حرفی از کناره گیری خود نمیزد. مقام صدارت در آن موقع حائز اهمیت بود چون یکی ازدول بزرگی که نزاع با آن رفته رفته بیشتر مورد توجه جهان متمدن شده بود در پی جلب اتحاد ایران افتاد.

در اواخر پائیز سال ۱۸۵۳ ژنرال بیبیتف به نخچوان آمد تا فرماندهی نیروی روس را که برضد عثمانی در پاشا نشین ارضروم بودند بر عهده بگیرد. وی قاصدی به تهران فرستاد که قرار بود بوسیله وزیر مختار روسیه پیشنهادهایی از جانب دولت روس بشاه تسلیم کند. بعد از ورود قاصد مزبور پرنس دولگروکی از شاه تقاضای ملاقات اختصاصی کرد در این مذاکره هیچیک از اتباع شاه حاضر نبود تا سبادا مفاد پیشنهادها بخارج نفوذ کند و مقرر این بود که هیچ وزیری هم اظهارات شاه را بازگو نکند و در پشت پرده های کشمیری تالار تاجگذاری نباید هیچ گوشی سخنان وزیر مختار روس را که بوسیله ترجمان او منویات امپراتور سرور خود را بیان میداشته است بشنود. تا آن موقع سررانیک محفوظ داشتند، در ابتدا شاه حتی به صدراعظم خود نیز از مآقع چیزی ابراز نکرد ولی از لحاظ افرادی که سوءظن حسد آمیزی دارند وقایعی هست که نیک عیان است و حاجتی به بیان آنها نیست.

سفر ترکیه از جریان وقایع درباری که خود در آنجا مأموریت رسمی داشته نیک واقف بوده و احتیاجی نداشته است درباره ورود مأمور مأمور مخصوص روس و مراقبتهائی که در ملاقات وزیر مختار آندولت باشاه مراعات کرده و حتی هنگام ملاقات صدراعظم را نیز شرکت نداده بودند برای خود استنباط خاصی بنماید، پس جناب سفیر درصدد برآمد که رویه تهدید آمیزی در پیش گیرد و بدون تأخیر بشاه معلوم داشت که عزم دارد فوری تهران را ترک گوید مگر آنکه دولت شاه از آنچه گذشته است و قصدی که داشته اند اطمینان کافی یابو بدهد. در نتیجه این تصمیم ناگهانی سفیر عثمانی، شاه ناچار شد صدراعظم را احضار کند و چگونگی پیشنهادهای نماینده تزار را نزد او فاش سازد.

این پیشنهادها حاکی بود که ایران با روسیه در جنگی که با ترکیه در شرف وقوع بوده همکاری کند، اقدامات قوای نظامی برای تهدید با یزید و ارضروم در مرز آذربایجان و اقدام متشابهی در سرحد کرمانشاه بمنظور تهدید بغداد و اماکن مقدس بعمل آورد و در صورتیکه اعلام جنگی از ناحیه ایران بر ضد عثمانی ضروری شود قوای شاه از دو نقطه مزبور به قلمرو باب عالی هجوم و قطور را تصرف کنند و سعی نمایند شهر جلفا را اشغال کنند و موقعیکه صلح در اروپا مستقر شود باب عالی را ناگزیر سازند تا تمام سرزمینهای را که ایران تسخیر کرده تسلیم این دولت کند یا در مقابل آنها غرامت کافی دریافت دارد بعلاوه شاه در صورت ورود به جنگ از تعهدات مالی که نسبت به روسیه بموجب عهدنامه ترکمانچای داشته آزاد شود و اگر احتیاجی به ورود ایران در جنگ پیدا نشود هزینه لشکرکشی های او از طلبهائیکه که روس داشته کسر شود . روسیه نیز قول داده بود لوازم جنگی و پول در صورتیکه دوره جنگ طولانی شده باشد به ایران برساند .

برای پادشاه ایران پیشنهادهای مزبور بسیار جالب بود و در صورتیکه آنها را میپذیرفت در نمایش بزرگی که پادشاهان عمده مسیحی و سلطان عثمانی از ارکان آن بودند نقشی بدست میآورد و این رضامندی خاطر را حاصل میکرد که میدید وجداناً اولین شهریار ایرانی دوران جدید است که خود را از حدود وضع پادشاهی که نقش درجه دوم را دارد و وسعت عملیاتش فقط بصحنه آسیا منحصر است آزاد میساخت و انگهی از زیر بار تعهدات مالی سالب اعتباری که با روس داشت برای همیشه رهایی مییافت و میتوانست از چنگ ظالمانه عثمانی نقطه مهم سوق الجیشی قطور را بازستاند و در نزد اتباع خود عزت و جلالی

کسب کند و در خاطر فرزندان آنها بواسطه الحاق شهرهای مقدسی نظیر آرامگاه حضرت علی و حسین قرب و منزلتی بدست آورد. اینها آمال و امکاناتی بود که در آن لحظه شاه توجه نخست وزیر را به آنها معطوف میداشت و بر عهده آن والا مقام بود راهی را که سرور او می بایست در آن مورد خطیر پیش گیرد مشخص نماید.

صدراعظم بشاه معروض داشت که برای ورود در صف شهریاران و فرمانروایانی که اراده آنها بر امور جهان عظیم حاکم است راه دیگری نیز وجود دارد و هرگاه راه همکاری با روس برضد متحدین باز است امکان همکاری با متحدین نیز برضد روسیه وجود دارد، در هر صورت از یک جهت یا جهت دیگر وزن ایران برای ایجاد موازنه نیک مشهود است و اگر انگلستان و فرانسه برله ترکیه قیام کنند اتحادی مرکب از سه کشور در برابر یکی است و صلاح ایران در پیوستن به جبهه قوی تر می باشد و بواسطه اعلان جنگ برضد روس اساساً عهدنامه ترکمانچای خود بخود از بین می رود و ایالتهای از دست رفته خود را باز مییابد و در صورت الحاق آن ایالات به ایران بر عزت شاه در میان اتباعش افزوده می شود و خاطره آن در ذهن فرزندان آنها از تأثیر انضمام اماکن مقدس واقع در صحرای عربستان ارزش کمتری ندارد. شاه در این موقع هنوز در عنفوان جوانی بود سخنان وزیرش در نظر وی همچون رأی پیران آمدپس در صدد برآمد از راهی که پرنس دولگروکی پیشنهاد کرده بود انصراف جوید و با آنکه فرمانی صادر شده بود که قوای در حدود چهل هزار تن در آذربایجان گرد آیند و سردار عزیزخان فرماندهی آنها داشته باشد و لشکر پانزده هزار نفری در کرمانشاه جمع شوند که رئیس گارد همایونی فرمانده آن باشد، دستور جدید صادر شد که عجلتاً

ناظر جریان امور باشند و از امضای عهدنامه‌ای باروس که شاه موافقت کرده بود خود داری بشود.

نمایندگی روس از این تغییر رویه درست استنباط کرده بود که صدراعظم نفوذ خود را برای انحراف شاه از تصمیم قبلی بکار برده است وزیر مختار بیشتر از این بابت خشمگین شد که موافقت تام و تمام شاه را نسبت به پیشنهادهای تزار بدولت امپراتوری اعلام داشته بود بنا بر این لابد دولت او تا حدودی به همراهی ایران در عملیاتی که بنا بود در آسیای صغیر شروع کنند اتکا داشته و بواسطه یأس شدیدی که از این جهت به وزیر مختار دست داد پرنس دلگروکی در چندین جلسه مذاکره با صدراعظم سعی کرد حضرت والا را بقبول نظریات روس ترغیب کند. این مذاکرات مانند گفت و شنودهایی که بین چارلز - دوازدهم و وزیر اعظم بالتازی محمد در پروس پس از فرار پتر اتفاق افتاد صحنه‌ای پر جوش و خروش و تظاهرات جدی از یک طرف و آرامش سنگین از جهت دیگر بوجود آورد.

پرنس در یکی از جلسات فرصت را مغتنم شمرد و صدراعظم را از توصیه‌های شیطانی که بشاه کرده بود بر حذر داشت و اخطار کرد که مانع امضای عهدنامه‌ای که شاه موافقت کرده بود نشود در آن حالت جدی پرنس از جا برخاست و به کنار وزیر رفت و عصای خود را در هوا بعلامت تأکید اظهارات خود حرکت داد، بدبختانه عصا تصادفاً سخت به پای صدراعظم اصابت کرد ولی این پیش‌آمد موجب تغییر حال و غضب صدراعظم ایران نشد و در حضور دیگران متانت خود را از دست نداد و فقط باین اکتفا کرد که عصایی را که پاو اصابت کرده بود بر

داشت و به گوشه اطاق انداخت و درخواست کرد کسی در حضور او
نماند .

بزودی بعد از این واقعه پرنس دولگروکی را از سفارت احضار
کردند و چون صدراعظم وانمود کرده بود که وی عذر وزیر مختار را
خواسته بود پیروزی وی بی اندازه مینمود، درمرادت بعدی خود با
نمایندگان خارجی بآنها وانمود میکرد که بیم وی از ایشان تا چه
اندازه نقصان یافته است .

رفته رفته از غرب خبر میرسید که سرگرم تدارکات جدی برای
شروع جنگ شدهاند و بار دیگر به ترغیب شاه در اتخاذ تصمیم قبلی
و اتحاد با روسیه جدیتی شد. وی ابتدا قصد عدول خود را به صدراعظم
ابراز کرد و تا موقعیکه خط مشی خاصی پیش نگرفت بوزیر از تصمیمی
که گرفته بود اطلاعی نداد ولی صدراعظم در عقیده سابق خود استوار
ماند و نفوذ کافی هم داشت که شاه را از خیال خود منصرف سازد اما
پادشاه حقاً علاقه مند بود که این دودلی او در آن موقع بگوش دیگران
نرسد و از این امر نگران بود که غرور صدراعظم باعث خواهد شد که
او نزد نمایندگان خارجی لاف بزند که بار دیگر شاه را براهی که صلاح
دیده باز آورده است، ازینرو هر وقت یکی از نمایندگان خارجی بملاقات
صدراعظم میرفت فراشبازی شاه - قاتل امیرنظام - دستور داشت از جلو
اطاق وزیر بگذرد و طوری قرار گیرد که مذاکرات را بشنود. صدراعظم
از این حرکت پرمعنی غفلت نمود و از این پس بی برد که در مقام
مخالفت با منویات سرور خود راه افراط نپیماید و دیگر هم خبط سابق را
تکرار نکند .

ظاهراً شایعاتی به انگلستان رسیده بود مبنی بر اینکه از رویه

شاه ایران استنباط می کردند که وی طرفدار اتحاد با روسیه در جنگ آینده است. روزنامه های عمده انگلیس موقع را برای اظهار این عقیده متناسب دیدند که انتصاب وزیرمختار جدیدی در دربار ایران اینطور تلقی میشده که وی بمنظور جلب نظر شاه اعزام میگرددیده است و عبارت روزنامه تایمز که بان اشاره کرده ام البته ترجمه شد و بعرض شاه رسید و از لحظه ای که آنرا خواند درصدد برآمد پیوسته رویه استوار و استقلال در مراودت خود بانمایندۀ انگلیس اتخاذ کند .

ضمناً پیشنهادهایی که ایران برای پیوستن به هندستان برضد روسیه کرده بود مورد پسند نیفتاد و متحدین چون براین حقیقت واقف بودند که مآلاً نمیتوانستند ایران را از صدمه انتقام بعدی روس حمایت کنند فکر کردند دورا از انصاف است که کشور ناتوانی را دچار مخاطراتی سازند بی آنکه امید واقعی استفاده از مزیت هایی در میان باشد. ازینرو به ایران توصیه کردند که در دوره کشمکش بیطرفی اختیار کنند، اما این راهنمایی باب طبع دربار قابل تحریک شاه نبود همان درباری که نسبت به آینده نظر مال اندیش وسیعی نداشت و چندان درباره ارزش علتی که به جنگ منجر میشود دغدغه خاطری نشان نمیداد. پادشاه ایران دیگر صدراعظم خود را مخالف منویات رزمجویانه خود نمیدید، دلیل های بسیاری ظاهراً صدراعظم را ناگزیر به تغییر رویه کرد، شاید قوی ترین علت، این تصور بود که شرط سلامت وی جلوگیری از منظورهای روس در دربار ایران نیست و در حین مباحثات سختی که بین او و وزیرمختار انگلیس راجع باموری جزئی اتفاق افتاد استنباط شد که کاملاً طرفدار سیاست دولت روس شده بود .

پیش از ورود جناب چارلز. ا. مری که وزیر مختار جدید دولت

بریتانیا در ایران شد بین صدراعظم و کاردار سفارت انگلیس راجع به میرزایی که در خدمت سفارت بود و صدراعظم خیلی از او نفرت داشت مکاتباتی صورت گرفت وزیر ایران پنهان نمیکرد که چه اندازه تنفر نسبت به هاشم خان احساس میکرده و اظهار داشته بود که بهتر است این شخص از خدمت سفارت برکنار شود و بهمین سبب بود که وی عامل رابطه بین دولت ایران و وزیرمختار انگلیس گردید. این میرزا به یکی از تیره‌های عمده طایفه نور تعلق داشته و صدراعظم رئیس تیره دیگر همان طایفه بود، میرزاهاشم قبلاً در دستگاه دولت ایران مستخدم بود سپس مدتی بیکار ماند تا در سال ۱۸۵۴ منشی ایرانی سفارت انگلیس در تهران شد. صدراعظم اظهار میداشت که هاشم خان هیچوقت ورقه رسمی خاتمه خدمت از دولت ایران تحصیل نکرده و بنابراین نمیتوانسته است وارد خدمت یک نمایندگی سیاسی خارجی بشود. سفارت سرانجام با برکناری او موافقت کرد اما نه از آنجهت که ورقه رسمی مرخصی از خدمت دولت ایران در دست نداشت بلکه نیک عیان شده بود که صلاح نبود امروزانه دولت انگلیس بوسیله مأموری انجام شود که جداً مورد نفرت نخست وزیر ایران بوده است. وقتی که در ابتدا صدراعظم خواستار شده بود که هاشم خان از شغل منشی گری ایرانی سفارت انگلیس برکنار شود خود او پیشنهاد کرد که میرزا به شیراز اعزام و در آنجا در نمایندگی انگلستان مشغول شود. پس هاشم خان را مأمور این کار کردند هرچند صدراعظم بعداً اظهار داشت که چون او ورقه رسمی خاتمه خدمت تحصیل نکرده مجاز به اشتغال در یک دستگاه دولت خارجی نیست.

برطبق تحقیقاتی که بدستور وزیر مختار انگلیس انجام یافته بود

معلوم شد که برای خدمتگزاران شاه چنین رسمی وجود نداشته که ورقه رسمی ترك خدمت دولتی دریافت بدارند .

صدراعظم نیز تصدیق کرده بود که هاشم خان چون موفق به دریافت اضافه حقوق نشده بود باو اطلاع دادند در هر کجا بخواهد مشغول کار شود ولی وقتی که در پاییز ۱۸۵۵ میرزا دزصدد شروع کار خود بود نخست وزیر ایران برخلاف انتظار وزیرمختار انگلیس اظهار داشت که دولت ایران اجازه نمیدهد هاشم خان در نمایندگی انگلستان کار کند و بالحن صریحی که جای شبهه نبود تأکید کرد که اگر هاشم تهران را بعزم شیراز ترك کند او را دستگیر و بازداشت خواهد کرد .

آقای مری به دخالت در کارمختص دولتی که وی نمایندگی آنرا داشته نتوانسته بود موافقت کند، بنابراین پاسخ داد که اگر وزیر به توقیف هاشم خان دستور دهد نتایجی که از دستگیری هر یک از خدمتگزاران و یا گماشتگان هیات سیاسی او پیدا میشود پیش خواهد آمد که در نتیجه صدراعظم دستور گرفتن زن هاشم خان را صادر کرد و فرمود که از پیوستن او بشوهرش جلوگیری شود. باآنکه حجة الاسلام تهران دستخطی صادر و توقیف زن میرزا و باطلاق او را بدون رضامندی شوهرش برخلاف قانون شرع اعلام کرد و شاه هم قدرت نداشت بارأی مجتهدان مخالفت کند باوجود تصمیم روحانیان صدراعظم از بازداشت زن هاشم خان انصراف حاصل نکرد و میگفت چون او خواهر زن پادشاه است تا حدی تحت اختیار خانواده گی همایونی است .

آقای مری پافشاری نمود که برطبق تعهدات عهدی، زن هاشم خان خدمتگزار انگلیس باید بدون تأخیر آزاد شود و ضرب الاجلی برای این منظور واخذ تصمیم بدولت ایران داد که در صورت خلاف آن روابط

سیاسی بین دو کشور قطع میشده است. در ظرف مدتی که دولت ایران مهلت داشت درباره موضوع تصمیم بگیرد از آقای مری استفسار شد که آیا راه حل دیگری برای آن کار غیر از فرستادن هاشم خان به شیراز جهت خدمت در نمایندگی انگلستان وجود داشته یا نه، وزیر مختار جواب داد که وی حاضر است این شخص را اصلاً از خدمت دولت بهیبه طرد کند مشروط بر آنکه زنش را فوری آزاد کنند و به میرزاستمیری یا حقوق بیشتر از آنچه موجب خسارتش بود پرداخت و بعلاوه تأمین جانی او تضمین شود. باین ترتیب دولت ایران وسیله منصفانه‌ای در اختیار داشت که بآن موضوع جزئی خاتمه بدهد و اگر به دوام روابط دوستانه با انگلستان صمیمانه علاقه می‌داشت عمل می‌کرد ولی از رفتار صدراعظم در مخالفت با اشتغال هاشم خان در مقامی که ابتدا خود او پیشنهاد کرده بود و سپس دستگیری زن و بازداشت قهری او که بیشتر بمنظور اهانت به آقای مری بوده و آنگاه نیز امتناع از موافقت با ترتیبی که به پرکناری دائمی هاشم خان از خدمت دولت انگلیس منجر می‌شده انسان خواه ناخواه پی می‌برد که قصد صدراعظم فراهم ساختن موجبات قطع موقت روابط سیاسی بین ایران و انگلستان بوده است.

پس از مهلت مختصری که برای بررسی پیشنهاد آقای مری تقاضا و موافقت شده بود دولت ایران از قبول آن امتناع ورزید، چون این تصور را در ذهن وزیر رسوخ داده بودند که انگلستان در آن موقع بقدری گرفتاری داشته که بهیچوجه حاضر به جنگ با ایران نبوده است، بنابراین گمان میکرد که قطع روابط سیاسی بین دو کشور خطری در بر ندارد شاید و بلکه واقعاً منظور صدراعظم ابتدا این بوده است که پس از قطع روابط با انگلیس همدست روسیه بشود ولی در اواخر سال ۱۸۵۵

اینطور بنظر میرسید که ایران رفته رفته تمایل چندانی بآن اقدام نشان نمیداده، اما صدراعظم درصدد افتاد تا وقتی که انگلستان گرفتار جنگ است فرصت مناسبی برای تسخیر هرات خواهد بود. آقای مری را ترغیب کرده بودند که مهلت زیادتری بدولت ایران برای اتخاذ تصمیم بدهد، کار دار عثمانی داوطلب شد که نزد حکومت شاه نفوذ خود را برای رفتار منصفانه‌ای بکار برد و بنا بر پیشنهاد نماینده فرانس که بواسطه اتحاد دوستی کشور او با انگلستان در وضعی بوده که از جریان مذاکرات اطلاع حاصل نماید با مهلت مجدد موافقت شد.

صدراعظم بهیچوجه اهمیت نمیداد آقای مری که پادشاه خواست آزادی هاشم خان وضع بغرنجی پیدا کرده بود مؤظن بیشتری حاصل نماید و آشکار اظهار داشته بود که وزیر مختار و سلف او هردو میرزا را برای خاطر زنش استخدام کردند. باین تهمت بکلی بی‌اساس صدر اعظم امیدوار بود احساسات عمومی را برضد آقای مری تحریک کند و در این تمهید خود تا حدودی هم توفیق حاصل کرد. کاری آسان تر از آن نمیشود که داستانهایی راجع به اخلاق دیگران اختراع و ترویج کنند و برای اشخاصی که این اتهامات برضد آنها ساخته شده امکان رد کردن مؤثر آنها موجود نباشد چنانکه در نظر عده‌ای که از خصالت بی‌اعتنایی اکثر ایرانیان به حقیقت، اطلاعی ندارند و انمود شده بود که حرف ساختگی صدراعظم شاید تا حدودی صحت داشته و آن داستانها را در بعضی از محافل باور کردند و افرادی که این حکایتها را باور کرده بودند از لحاظ اینکه جنبه منافی اخلاق داشته متهم را شایسته مرز نش میدانسته‌اند بلکه تحریک راجع به زنی بوده که با پادشاه نسبت نزدیکی داشته است و این عین مقصودی بود که صدراعظم انتظار

داشته و میبنداشته که اگر توانسته باشد در جامعه انگلیس نیز زمینه‌ای برای این طرز فکر فراهم کند دولت انگلستان از آقای مری طرفداری نخواهد کرد. اهانتی که متناسب با این حرف دروغ به فرد محترمی از طایفه خود صدراعظم وارد می‌ساخت و بعلاوه اثرات آن به سرورش نیز سرایت می‌کرد، از نکاتی بود که بهیچوجه سبب ناراحتی حضرت والا نمیشد.

در ضمن مهلتی که آقای مری برای بررسی واتخاذ تصمیم بدولت ایران داده بود نخست وزیر صلاح دید که نامه بسیار توهین آمیزی بآن فرد محترم بفرستد و تهدید کند که اگر بیرق انگلیس را پایین بکشند صدراعظم ناگزیر خواهد شد پرده از اسرار بردارد. در واقع والا حضرت از اخلاق انگلیسی هیچ اطلاعی نداشته و شاید هم توهمی در سرش بود که امکان داشت تهدید او آقای مری را از انجام دادن تعهدی که کرده بود منصرف سازد. در انقضای مهلتی که وزیر مختار داده بود دو تن قاصد را که یکی از آنها از ردیف شاهزادگان بود بسفارت انگلیس فرستاد تا استفسار کنند آیا وسیله‌ای برای رفع اختلافی که پیش آمده بود وجود دارد یا نه. به قاصدهای او اظهار شد برای پیش در آمد هر گونه راه حل رفع اختلاف لازم است که زن هاشم خان را نزد شوهرش بفرستند و صدراعظم در سفارت انگلیس حاضر شود و نامه تهدید آمیز خود را شخصاً مسترد دارد و از آنچه نوشته بود معذرت بخواهد.

آقای بوره وزیر مختار فرانسه در دربار ایران با علاقه بسیار طرفدار پیشرفت مذاکره بود زیرا تصور می‌کرد شکست مذاکرات ممکن است این اثر را داشته باشد که ایران را به اتحاد با روس بر ضد عثمانی وادار کند، ازینرو از آقای مری تقاضا کرد یاو اجازه دهد تا به تلاش